

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث به مناسبت اخذ اجرت بر واجبات بود.

به همین مناسبت متعرض کلمات مرحوم آقای اصفهانی که نسبتاً در این کلماتی که ما دیدیم، این چند تایی که دیدیم جمع و جورتر و مرتبتر از بقیه بود، لذا آن را محور قرار دادیم و متعرض تقریباً کلمات ایشان شدیم.

البته ایشان حالا من عرض بکنم، بعد از این هفت وجهی که بیان فرمودند، متعرض وجوهی شدند که تفصیل قائلند. ما این وجوه را بعضی هایش را همینجور رد می شویم، خیلی طولانی است. من جمله ایشان وارد بحث تفصیل شده بین وجوب عینی و کفایی و به این مناسبت ایشان وارد شرح واجب کفایی شده، و وجوب کفایی و توضیحات دارد خیلی صحبت طولانی کردند.

و مرحوم استاد هم گله کردند در همین مصباح که خیلی صحبت های طولانی بعضی اساتید من المحققین کردند. همین ایشان مرادش است. خیلی مفصل یکی دو صفحه راجع به وجوب عینی و تعینی و تخییری صحبت های طولانی فرمودند که خب خیلی به نظر ما انصافاً شایسته اینجا نبود.

وجه اولش فرق بین معنای مصدری و اسم مصدری باز در اینجا هم ایشان طولانی صحبت کردند. ما انشاء الله این وجه اول و دوم و سوم را از ایشان می گیریم، اما کلمات ایشان را نمی خوانیم. دیگر وارد آن بحث نمی شویم. چون خیلی طولانی وارد شدند و خیلی مهم محصل ندارد.

اما این بحث اول ایشان چرا محصل داشت. چون این در حقیقت یک نکته اساسی که ایشان مطرح کردند و هم مرحوم استاد، نکته اساسی این بود که آیا وجوب منافی با اخذ اجرت هست یا نه، که عرض کردیم این در کلمات زیادی آمده، سنتاً و شیعتاً و حتی مثلاً قدما، این طور نیست که متأخرین باشد. و حتی مثلاً چیزهایی نقل شده که از شاید به عصر صحابه و اینها برگردد. خیلی صحبت های زیادی بود که ما متعرض شدیم. و ایشان و مرحوم آقای خویی شاگرد ایشان بنایشان بر این شد که وجوب منافی نیست با اخذ اجرت. خود ما هم سابقاً در این بحث رشوه که در کتاب مکاسب محرمة بود، آنجا هم یک اشاره ای کردیم که حق به نظر ما این است که وجوب منافی نیست، لکن الان به ذهنم می رسد که نه منافی است. عوض شد.

علی ای حال کیف ما کان این هفت وجه ایشان به عنوان تنافی نقل کردند. تنافی بین وجوب و اخذ اجرت. ما اینها را یک تحلیلی کردیم، وجوه را توضیحاتی راجع به وجوه دادیم. و به خلافتی که ایشان اول هم عبارات ایشان را خواندیم و مناقشات و عرض کردیم که این وجوهی که ایشان فرمودند شاید بهترش این باشد که ما در سه بخش متعرض مسئله بشویم و این مسئله ریشه های اصولی هم دارد. فقط فقهی تنها نیست. فقهی یعنی موردی استفاده بکنیم یا از ادله اجاره استفاده بکنیم. ریشه های اصولی دارد و عرض کردیم ریشه هایش به سه نکته اساسی بر می گردد که ایشان ذکر نفرمودند. نه ایشان نه مرحوم آقای خویی و نه دیگران. یکی مباحث لفظی است که ما از مباحث لفظی در بیاوریم، مثل اینکه بگوید لا یأب الشهداء اذا ما دعوا از خود این ما در بیاوریم مثلاً وجه بگوییم مثلاً سیطره بر آن کار دیگر ندارد مثلاً، از آن در بیاوریم که ملک او نیست دیگر، از ملک او خارج است، ملک مولا است الی آخره آن وجوهی که گذشت.

ما از خود مدلول لفظی یا اگر بخواهیم خیلی روشن تر صحبت بکنیم، ادبیات قانونی، یک بحث سر ادبیات قانونی است که من باز هم توضیحاً عرض می کنم بعد از ایشان انشاء الله. اجمالاً این را اجمالاً عرض بکنم. در دنیای اسلام روی ادبیات قانونی کار شده انصافاً، لکن یک مشکل کارش آمدند ادبیات قانونی که در کتاب و سنت بوده، سعی کردند به دو بخش اساسی تقسیمش بکنند. یکی آنهایی که عام است در جمیع ابواب می آید، اینها را در اصول آوردند، مثل این که صیغه افعال ظهور در وجوب دارد یا ندارد، صیغه لا تفعل، یکی هم موارد خاص است، موارد خاص خودش را که آوردند. و در یک مدتی هم در اصول حتی معانی حرفی را هم دارند. حتی مثل علامه در تهذیب دارد، معنی واو و فاء و اینها، یعنی حتی بعضی از موارد خصوصی هم در اصول بعضی از اصول قدیم بود، الان نیست، در اصول ما نیست.

من حیث المجموع در ادبیات قانونی کار خوب شده در دنیای اسلام انصافاً کار شده، تحلیل های خوبی شده، در دنیای شیعه بعد از مرحوم وحید بهبهانی قدس الله نفسه الزکیه، تحلیل های خوبی شده، خیلی نسبتاً نه شاید باز همین زمان اخیر ما بعد از مرحوم نائینی و اینها، زمینه ساز، البته اینها کمی پراکنده هست، منسجم نیست، فرض کنید این تحلیلاتی که الان اصولیین ما در معنای حرفی دارند، سنی ها هم دارند، اما خیلی بهتر است، فرض کنید مثلاً حالا در کتاب مثل چون اصول ما روی مصباح آقای خویی است، روی کتاب آقای خویی من باب مثال، فرض کنید معنای حرفی را در مقدمه دارند، در مقدمه اصول دارند. معنای فعلی به یک مناسبتی در بحث اوامر کجاست آوردند، بحث اسمی را هم لا بلای مطالب آوردند. یعنی یک انسجام نیست. اینها را مثلاً از اول باید می آمدند معنای اسمی، حرفی، معانی هیئات، معانی مواد، مواد را وارد نمی شوند چون لغت متصدی می شود، هیئات ترکیبی داریم، هیئات افرادی داریم مثل مشتق، مثلاً بحث مشتق را در یک جا آوردند که هیئت افرادی است. هیئت های ترکیبی را جای دیگر آوردند. هیئت مثلاً ترکیبی امر داریم، هیئت مثلاً به

مناسبت جمله شرطیه داریم. هیئت‌های ترکیبی را جای دیگر آوردند، باز هیئت‌های ترکیبی ناقص و تام داریم، یک انسجامی در اباحت داده نشده، یک مشکلی ما داریم. اما من حیث المجموع خوب است. یعنی انصافاً روی هم رفته در دنیای اسلام روی مباحث لفظی نسبتاً کار زیاد شده، یک انسجام می‌خواهد پیدا بکند، سر و تهی به هم پیدا بکند، هر کدام جای خودش را پیدا بکند، و لذا یکی از پیشنهادات ما همیشه این بود که مباحث اصول را اگر بخواهیم تقسیم بندی بکنیم یک بحثی در مباحث الفاظ بگذاریم، ظهور و الفاظ، و کاملاً همه مباحث را آنجا جمع بکنیم. و حتی اگر مستلزم یک نحوه تکرار بشود.

مثلاً یک بحثی را ما معتقدیم در اصول بگذارند راجع به اعتبارات قانونی، حقیقت اعتبارات، حقیقت حکم، حقیقت وجوب، حقیقت استحباب، باز در مباحث الفاظ هم باز دو مرتبه همین بحث بیاید. الفاظی که کاشف از وجوب هستند، دال بر استحباب هستند، دال بر اباحت هستند، دقت می‌کنید؟ یعنی دو تا بحث بیاید. مثلاً بحث اجتماع امر و نهی در یک بحث قانونی هم بیاید، در بحث و نهی هم، در الفاظ هم بیاید. الان در مباحث الفاظ هم آقایان دارند خب، الان در مباحث الفاظ آوردند بعضی هم جدا کردند، مثل مرحوم آقای اصفهانی که شاگرد ایشان آقای مظفر جدا کردند. ما به ذهنمان می‌آید هر دو بیایند، هم در مباحث الفاظ بیاید هم در مباحث قانونی بیاید. چون دو دیدگاه دارد حتی مقدمه واجب، مقدمه واجب را از دو دیدگاه می‌شود نگاه کرد. هم دیدگاه قانونی دارد و هم دیدگاه لفظی دارد، مباحث لفظی خاص خودش، دیدگاه‌ها مختلف است. الان غالباً این طور است. در عده‌ای از کتب بحث مقدمه واجب را در الفاظ آوردند، آقایان متأخرین ما می‌گویند در الفاظ نیست، مباحث عقلی است.

نظر ما این است که اولاً عقلی نیست مباحث قانونی است. و دو جا هم باشد. یک جا به لحاظ قانونی گفته بشود و یک جا به لحاظ الفاظ. چون خب واقعا نحوه بحثی که علما در طول تاریخ داشتند، همین طور هم هست. یک عده به لحاظ قانونی نگاه کردند، یک عده هم به لحاظ الفاظ نگاه کردند. اجمالاً ادبیات قانونی اجمالاً در مباحث اصول دنیای اسلام خوب است. عرض کردم کمی متفرقه است، کمی به اصطلاح همگون نیست، یعنی خیلی انسجام ندارد و خب احتیاج به تحلیل‌های تاریخی بیشتری دارد، تحلیل‌های اجتماعی بیشتری دارد، نکات بیشتری دارد، نکات لفظی‌اش بیشتر کار می‌خواهد. و این طور که ما مثلاً بیایم بگوییم بحث اوامر مثلاً صیغه افعال، ما واقعش چه در قرآن و چه در روایات این طور نیست که مثلاً حتی مثلاً هشتاد درصد تعابیر ما به صیغه افعال باشد، به عکس هشتاد درصدش به صیغه غیر افعال است، هشتاد درصدش به صیغه غیر از لا تفعل است. یک مشکل داریم یعنی این جهت، یعنی ما با خواندن این اصول، الان این اصول را ببینیم، صاف نمی‌توانیم در فقه برویم چون هنوز مشکلات دارد. ما اصول را وقتی اصول می‌دانیم که وقتی شما یک دوره

اصول دیدید، وقتی وارد یک مسئله فقهی شدید کاملاً راحت بیایید استنباط نکنید، الان نمی شود این اصول که درست شده این قسمت را ندارد.

س: مباحث الفاظ زوائد هم دارد

ج: خب دیگر هر جا که کمبود داشت، می گویند زائد هم دارد دیگر. اگر کم داشت زیادی هم دارد، چون وقتی کم پیدا شد مال این است که یک جای دیگر زیاد شده است.

علی ای حال کیف ما کان حالا من نمی خواهم وارد بحث بشوم چون الان این بحث خیلی چیز ندارد. من اجمال عرض می کنم خدمت آقایان، تفصیلش انشاء الله یک وقت دیگر. یعنی همین جا شاید بعد متعرض بشویم به عنوان تطبیق نه به عنوان بحث کلی.

بخش دوم بخشی بود که ما از آن تعبیر به روح قانونی کردیم و عرض کردیم که در بعضی از وجوهی که مرحوم آقای نائینی فرمودند ورد کردند، ظاهرش خوب بود به عنوان روح قانونی. این روح قانونی خودش یک مطلبی است دیگر حالا بالاخره که ما برداشت که نه، آن فهمی را که داریم و آن نحوه جعلی که شده، آن قسمت هایی که مربوط به فقه ولایی است که خود فقیه جعل می کند، آن قسمت هایی که مربوط به فقه استنباطی است، استنباط می کند.

این استنباط بکند مثلاً وجوب را. آن وقت اگر استنباط کرد وجوب را، این وجوب حقیقتش چیست، چه مقدار است؟ این هنوز یک مقداری مشکل دارد. یعنی این انصافش مثلاً همان نحوه ای که یک مولا با عبدش برخورد می کند که یک ضوابط خاص خودش را دارد. یا نحوه آن نیست نحوه دیگر. این ما با یک مشکلی روبرو هستیم. این که مرحوم سید مرتضی می گوید صیغه افعال دال بر وجوب نیست، این به خاطر اطاعت مولاست. شبیه این حرف را هم مرحوم آقای نائینی دارد، بعد از هزار سال، یا مرحوم آقای خویی.

آقای خویی می فرمایند صیغه افعال دال بر وجوب نیست، این به حکم عقل است. آقای نائینی ظاهراً دارد عقلاء. عقلی اش که بعید است، چون عقل اگر بخواهیم بگوییم لازمه اش قائل به بردگی ذاتی باید باشیم، عقل معنایش این است خب. عقلاء بگیریم چون بردگی یک نظام اجتماعی است، یک نظام معینی است در جامعه، به حکم عقلاء. البته مرحوم استاد فرق بین این دو تا نگذاشتند. ما عرض کردیم عقلاء غیر از عقل است. عقل بگوییم این لازمه اش بردگی ذاتی است، یعنی به حکم عقل باید عبد اطاعت مولا بکند. این طبیعتاً باید بردگی ذاتی قائل بشویم. بگوییم ذاتاً یک عده برده هستند و یک عده مولا، این طور باید قائل بشویم. داریم در فلاسفه بزرگ هم داریم به

نظرم ارسطو هم در کتاب جمهوریت دارد، ایشان قائل به بردگی ذاتی است. لکن این متعارف ما نیست الان، قبول نمی کنیم بردگی ذاتی را. حرف نائینی باز قابل قبول تر است عقلاً.

این حرف که مثلاً خیال می شود تازه گفته شده این حرف را مرحوم سید مرتضی هم دارد. در حقیقت او مرادش این است شما بر فرض در صیغه افعَل یک الزام به فهم عرفی الزام پیدا بکنید، اما این الزام همان وجوب قانونی است؟ حد و حدود وجوب قانونی دارد؟ مراد این است.

و این سرش هم البته ایشان ننوشته، سرش هم درست است. چون این سنخ مطالب یا باید تأسیس بشود در یک جامعه، یا در جامعه ارتکاز باشد. این مسئله از قانون و برداشت از قانون در جامعه مکه و مدینه ارتکاز نبود، در جامعه ایران هم حالا فرض کنید آن زمان در جامعه ایران هم ارتکاز نبود، در جامعه یمن هم نبود. چون سیری که مسلمانان داشتند بین شام و بین یمن بود. رحله الشتاء و السیف یعنی این بیشتر جنبه به اصطلاح همان آمریت و همان مسئله حدود مولا و شؤون مولا و مخصوصاً آن که رایج بود در دنیای عرب در آن زمان، بردگی بود. یعنی این تصور می آمد اگر می گفتند یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلاة مثلاً صد تا برده را جمع کنید، بگوید هر کدام از شما یک سطل آب بیاورید، این انحلال که مرحوم آقای نائینی هم اصرار دارند یک مقدار این تفکرش این است. این که آیا ما قائل به انحلال بشویم یا نشویم؟ این بر می گردد به روح قانونی. آیا این عمل ملک مولا می شود یا نمی شود، بر می گردد به روح قانونی. البته می گویم مرحوم آقای اصفهانی یا آقای خویی از این راه وارد نشدند.

این در حقیقت بر می گردد به تفسیر ما از وجوب، تفسیر ما از استحباب، تفسیر ما، مثلاً ما در وجوب فقط یک رابطه مولا و عبد، ما فقط رابطه آمر و مأمور می بینیم، مثلاً می گوید برو آب بیاور، وجوب فقط همین. آمر الزام کرده مأمور را، آب آوردن چه؟ چه نسبتی پیدا می کند؟ راجع به او دیگر کاری نداریم.

س: استاد ببخشید آقای نائینی که می فرمایند صیغه افعَل اگر در مقابلش ترخیص نباشد، وجوب فهمیده می شود، این دلیل بر این نیست که لفظ دخیل در معنا بوده؟

ج: نه ایشان می گوید حکم عقل است، عقل می گوید اطاعت واجب است.

س: خب همان، حکم عقل، حالا اگر در مقابلش ترخیص...

ج: و لذا اگر ترخیص آمد می فهمیم و الا نه به حکم عقل می فهمیم واجب است نه لفظ. نه این مشکل، می دانید مشکل لفظ و عقل نیست، مشکل این است که این جامعه یک جامعه قانونی نبوده، ما تفسیرمان این است. آقای خویی راه دیگر رفتند. این صیغه وقتی می آید چون جامعه قانونی نیست، خواهی نخواهی آن معنای وجوب درست، الان ما مثلاً در بین علمای اصطلاحاً اسلام، وجوب تخییری را منکر هستند، می گویند این وجوب نیست. چرا؟ چون وجوب ما لا يجوز ترکه، این يجوز ترکه، شما آن یکی را انجام بدهید. وجوب کفایی را منکر هستند. اصلاً می گویند ما وجوب کفایی نداریم. آن وقت چه کار کرده؟ گفته وجوب اگر دیدیم ظاهرش کفایی است یعنی عندالله آن کسی که انجام می دهد، بر او واجب است، دقت بکنید، اگر شما خصال کفاره دیدی این وجوب تخییری نداریم، شما یکی را انجام دادید، این عندالله این واجب است، این همان روح قانونی است که ما می گوئیم. روشن شد مراد ما از روح قانونی چیست؟

یعنی آن تفسیری که از وجوب باشد چون مشخص نبوده، عرض کردیم یک نکته این است که اصولاً جامعه مکه و مدینه اصلاً اینها جامعه قانونی نبودند. وقتی قانونی نباشند الفاظ ظهور در این معانی ندارد. می رود بیشتر روی همان رابطه عبد و مولا که مرحوم سید مرتضی می گوید، آقای خویی هم قائل است، آقای نائینی هم قائل است. راست است این حرف اجمالاً درست است خب.

لذا اگر بخواهیم بگوئیم صیغه افعال دال است لغتاً بر وجوب، وجوب یک اصطلاح خاص است. دال است لغتاً بر الزام. این درست است. می خواهد الزامش بکند. اما وجوب به یک معنای خاص قانونی نه، چون اصلاً نبوده، این تصور نبوده، دقت می کنید؟ الفاظ قانونی درستی هم نبوده، نه اینکه تا زمان پیغمبر (ص)، تا زمان امام صادق (ع) هم بعضی از روایت، لا تصل فی وبر ما لا یؤکل لحمه، الان نائینی می گوید این عبارت ولو ظاهرش نهی است، اما مرادش نهی نیست، ارشاد به مانعیت است. خب این یعنی لفظ یک چیز گفته می شود معنا چیز دیگری است. این معنایش همین است دیگر خب.

البته عرض کردم علمای قدیم ما مثل شرایع و یحرم الصلاة فی، یحرم، یعنی آنها به همان ظاهر لفظ هم اخذ کردند. اصلاً بحث این که آیا تحریم نهی در عبادات، موجب فساد است یا نه؟ آن نکته اش همین است، چون نهی در عبادات است، حالت زجری از آن فهمیدند. الان اصلاً حالت زجری، یعنی شیعه خصوص علمای شیعه متأخر ما، اینها حالت، اینها را چند بار تکرار کردیم دیگر نمی خواهیم، امروز هم نمی خواهیم وقت خود را باز به تکرار ماسبق بگذرانیم.

این نکته دوم بود. نکته سوم هم فضای قانونی بود. که ما توضیحاتش را دیروز عرض کردیم. حالا امروز یک مقداری شاید از زاویه دیگری باز متعرض بحث بشویم. و معتقد بودیم اگر بحث را مرحوم آقای نائینی، مرحوم آقای خویی و دیگران، روی این سه زاویه مشخص می کردند، روشن تر بود تا به این نحوی که آوردند. به هر حال این سه مطلب یعنی این بررسی مسئله از این سه زاویه قابل طرح است.

ما بحث ادبیات قانونی نسبتاً خوب است، آن هم ما الان طرح می کنیم. روح قانونی با مشکل روبروست یعنی باید برگردیم به یک مقدار مثلاً مجموعه شواهدی که استفاده می شود. فضای قانونی هم که تقریباً مطرح نشده، یعنی تقریباً بیشتر نسبت سنجی بین ادله را روی همان لفظ رفتند. البته این احساس که مثلاً این کلام از امام معصوم ع دارای این معناست اگر این یک فقیه حنفی گفته بود چیز دیگری فهمیده می شد، اما از امام معصوم ع مثلاً یک مجموعه ای، یک فضای خاصی در کلمات اهل بیت (ع) حاکم است که این داده بشود. مثلاً این در کلمات مرحوم صاحب جواهر زیاد است، زیاد من دیدم، با اینکه من تمام جواهر را نگاه نکردم، علی من الهم معرفة کلامهم، اصلاً یعنی حس می کند در فضای کلمات آنها، البته باز هم بحث، بحث کلمات است نه قانون، این یک فضای قانونی، یک فضای خاص خودش است. غیر از تلازم قانونی است که تا حالا در فقه ما خواندیم. آن را هم داریم. لکن فضا اوسع از آن است. یک نحوه انسجام قانونی است، یک نحوه سنجیتی است. و یک نحوه روابطی است که خود رابطه را هم که می گوئیم عام، حالا می خواهد رابطه تضاد باشد، رابطه تمانع باشد، رابطه تلازم باشد، هر رابطه ای باشد، یک نحوه رابطه ای مثل یک به اصطلاح روح حاکم بر قانون، آن یک حالتی پیدا می شود که اینها را با همدیگر، که طبق این فضا ما می خواهیم اثبات بکنیم مثلاً لایاب الشهداء اذا ما دعوا نمی سازد با اوفوا بالعقود.

مرحوم آقای ایروانی خلاصه بحث را این گرفتند که نسبت بین اوفوا بالعقود و لایاب الشهداء چیست. البته ایشان تعبیر من را ندارند. من تطبیقاً عرض می کنم. درست است این بحث هم درست است. این از زاویه دیگر. تا حالا می گفت که وجوب به حساب مانع به حساب لا یجتمع مع اخذ الاجره، لمانعیه الوجوب من اخذ الاجره، که حالا بحث اینجور. ایشان می آیند نسبت بین دو دلیل را بیان می کند. و درست هم هست. آن هم یک زاویه دیگری است.

در حقیقت این هفت وجهی که ذکر شد، در این اصطلاح یا بیشتر یا کمتر ناظر به این نسبت بین این دو تا است. ما آمدیم چیز دیگری اضافه کردیم، غیر از این هفت وجه که ناظر است، یک طبیعت قانونی، یک فضای قانونی هم بین این دو تا حاکم بشود، ولو نکته لفظی نشود. بیایم بگوئیم اگر شارع گفت آب بیاور، شارع هم گفت اوفوا بالعقود اینها به همدیگر ربط پیدا نمی کنند. البته مرحوم آقای نائینی از راه وجوب آمدند، روح قانونی آمدند، لذا ما عرض کردیم بعضی کلمات ایشان را می توانیم ما از راه فضای قانونی معنا بکنیم. مثلاً ایشان

می گویند که وجوب الزام می آورد، الزام که آمد یا حرمت، آن جایی که اجاره هست از راه اجاره، واقع نمی شود با آن جایی که الزام است. ما این را به تعبیر دیگری مطرح کردیم، گفتیم یک فضای قانونی است. در جایی که الزام باشد قانون بیاید الزام بکند، قانون نمی آید آنجا آن کار را جزو التزام های شخصی حساب بکند. خوب دقت بکنید. این یک فضای قانونی است.

حالا مثال هایش را بعد می زنم روشن می شود. پس بنابراین به ذهن ما در این مسئله این راهش است. حالا قبل از اینکه باز تحلیل نهایی را عرض بکنم من یک نکته ای را اینجا عرض بکنم که چون اول بحث هم قبل از ورود به بحث اشاره کردیم.

ببینید در مباحث اصولی به طور کلی حالا چون اینها ریشه های دارد دیگر. اینجا کمی وارد اصول می شویم از فقه اخذ اجرت برویم در اصول. در اصول عرض کردیم آنچه که تا حالا ما در اصول داشتیم، نقل شده از شافعی در کتاب رساله من هم ندیدم انصافاً نوشتند، می گویند آقای بروجردی در درس می فرموده است. شاید مستفاد از مجموع کلمات ایشان است که اصولاً موضوع علم اصول حجت است. درست است این مطلب.

با توضیحی که ما عرض کردیم حجت مراد ما صورت ذهنی است نه مراد واقع خارجی. آن منطق و فلسفه و اینها می روند به واقع خارجی. آن صورت ذهنی است. بحث اصول تحلیل این صورت ذهنی است. کل اصول را نگاه بکنید تحلیل این صورت ذهنی است. مثلاً شما می گوید من باب مثال مثلاً این آب نجس بود، پنج تا کرهم بود رنگش سرخ بود، خونی بود، حالا رنگش رفته پاک است، نجس است، چرا نجس است، شما می گوید نجس است این آب، با اینکه این آب پنج تا کر سفید است، می گوید چون سابقاً نجس بود به خون، این رنگ خودش پرید بدون اینکه کر بر آن وارد بشود. استصحاب بقاء نجاست. ببینید این می آید این صورت را بررسی می کند که این استصحاب قابل جریان دارد یا ندارد. یا اصاله البرائة، یا از کجا گفتید؟ به خاطر صیغه افعال در قرآن، خب می آید بحث می کند آیا صیغه افعال دلالت بر وجوب می کند؟ پس در اصول در حقیقت تمام مباحث مفاهیم، اوامر، نواهی، تمام، حتی مباحث، شما این را از کجا گفتید؟ اجماع علماست. خب این می آید در اصول بحث می کند که آیا اجماع حجت است یا نه؟ من کراراً عرض کردم به طور طبیعی اصول در مثلاً بعد از قرن دوم، یعنی سوم و چهارم که آمد به طور طبیعی به دو بخش اساسی تقسیم می شد.

یکی مصادرتشریع، کتاب و سنت و عقل و اجماع و چیزهای دیگری که گفتند شورا و مورا الی آخره.. یکی هم طرق وصول به مصادر تشریعی، مثل خبر واحد و اینهایی که هست، ظهورات و الی آخره... به طور طبیعی اصول کلاً دو بخش است دیگر. حالا اسم یکی را گذاشتند حجت ذاتی، یکی را گذاشتند حجت اثباتی.

حالا اسمش را هر چه می خواهید بگذارید. یکی مصادر تشریع است، یکی طرق وصول به تشریع است. به طور کلی اصول این است. کل اصول به طور طبیعی و عرض هم کردیم کرارا و مرارا بخش اول اصول که مصادر تشریعی است از بعد از پیغمبر (ص) شروع شد. چون صحابه دیگر بحث کردند اجماع حجت است یا نه؟ و عرض هم کردیم در مصادر تشریعی غالباً مبنایی است یعنی غالباً مذاهب رویش مبنا است. و غالباً هم بحث ما با اهل سنت به جایی نمی رسد. مثلاً فرض کنید آنها می گویند عمر گفته قیاس حجت است ما می گوئیم علی بن ابیطالب (ع) فرمود حجت نیست. خب این خلاف به جایی نمی رسد دیگر، آنها قبول دارند عمر را و ما قبول نداریم. این بحث هایی نیست که به جایی برسد. به قول مرحوم آقای اصفهانی الا بصمصام عزیز مقتدر، مگر امام زمان (ع) بیاید درستش بکند. و الا در مباحث مصادر تشریع ما با اینها به جایی نمی رسیم.

اصولاً مباحث مصادر تشریع طبیعتش مذهبی است. اما قسم دو مباحث طبیعتش مذهبی نیست. صیغه افعال دلالت بر وجوب دارد یا ندارد، ممکن است حتی فقهای شافعی یک عده قائل باشند، خود فقهای شیعه ما یک عده قائل هستند، یک عده قائل نیستند، یک عده می گویند استحباب، یک عده می گویند جامعه الی آخره. غرض این یانحوه و تحلیل آن چه جوری است. این مباحث دوم غالباً نه دائماً، غالباً جنبه های مذهبی ندارد، بیشتر جنبه های مکتبی و فکری و این طوری است. یک فقیه تا فقیه دیگر اصولی تا اصولی دیگر. این یک راهی است که در اصول هست و عرض کردیم کرارا و مرارا که اصول را باید این جوری که اینها بحث کردند کل اصول من البدو الی الختم این است.

ما عرض کردیم اصول را می شود از راه های دیگر مثلاً خود حکم را، تکلیف را، جعل را محور ابحاث اصولی قرار بدهیم، از آن راهی که به ذهن ما آمده، که دارای هفت مرحله برای بررسی حکم ما مطرح کردیم برای بررسی حکم، هفت محور، سه محور ملاکات هستند، این ملاکات را هم می گوئیم چون در آیات مبارکه به آنها اشاره شده است. یکی ملاکات است، یکی حب و بغض و یکی هم همین اراده و کراهت. این سه محور. سه محور بعدی هم خود جعل است، و حقیقت جعل و کیفیتش. محور بعدی هم مرحله ابلاغ و ارسال رسل، مرحله بعدی هم مسئله تجز و وصول به عبد، که این اصول قدیم در این مرحله تجز کار می کند. مرحله آخر هم امثال است در بعضی ابحاث امثال هم در اصول متفرق آمده است. اینها را یک جا جمع می کنیم.

آن وقت ما معتقدیم اگر این نحو بشود بتوانیم تنظیم یک اصول جدیدی را بر اساس معرفت جعل و تشریع در محاور سابعه، این هفت تا محور، خودش حکم یکی، سه تا ملاکاتش، مبادی حکم هستند، ملاکات نه، مبادی حکم هستند، سه مرحله هم بعد از آن است. این به نظر ما راه خوبی است. آن راه هم راهی است حالا بد نیست.

غیر از این حالا تقسیم بندی اباحت اصول و کیفیتش، آن که به نظر ما حالا چون تا حالا نگفتیم حالا بگوییم که خیلی ضروری است، آن فضای عام اصول است نه فضای قانونی. در مباحث اصولی ما وقتی وارد بحث می شویم وقتی وارد تحلیل می شویم آن فضا را از چه فضایی به ذهن ما اگر این رویش کار بشود که متعرضش هم نشدند، حالا امروزی ها بیشتر این جور مباحث را فلسفه اصول می دانند، نمی دانم حالا احتیاج به فلسفه ندارد.

س: استاد ببخشید، این روح قانون، اساعه ادب نشود، این روح قانونی بودن مخالف با عرفی بودن مسائل اصول و فقه و اینها نیست؟
ج: حالا عرض می کنم. اجازه بفرمایید.

آن فضای اصول، فضای اصول را باید حساب بکنیم. یعنی ما می توانیم تمام این مباحث اصول مثل این که ایشان فرمودند الان به ذهنشان رسید و درست هم هست، این را ما با فضاهای مختلفی می بینیم. روی این کار نشده انصافاً در حوزه ها کار نشده، و خوب هم هست کار بشود، هر فضایی برای خودش شرح داده بشود و توضیح داده بشود و لوازمش و ملازماتش و ملزوماتش و اینها همه روشن بشود. عرض کنم خدمتان که فضای اصول یعنی وقتی ما در هر مسئله، فرض کنید مسئله اجتماع امر و نهی، مسئله همین مسئله ما اخذ اجرت بر واجبات، تحلیلی که می خواهیم از اصول بدسیم، در هر مسئله ای وقتی می خواهیم وارد بشویم، یک فضای معینی را ما در یک فضای خاصی حرکت می کنیم، مثل ماهی که در آب شناور است. ما مجموعاً آن که در کلمات آمده، آنکه بررسی شده، آن که احتمال دارد مجموعاً شش تا فضا را مطرح می کنیم، یعنی به نظر ما این اصولی وقتی مطرح می کند، این فضا در ذهن او هست و به ذهن ما می آید که ما از اول این کاری که نشده این فضاها را تشخیص بدسیم، بعد از تشخیص دادن این ها را مرتب بکنیم و خلط هم نکنیم، از یک فضا به فضای دیگر نرویم.

یک فضایی را که قبول می کنیم طبق همان فضای معین حرکت بکنیم. در فضای دیگر نرویم. آن وقت فضاهایی که به طور کلی در اصول متصور است یا بالفعل در واقع خارج، چون جایی گفته نشده رویش دقت بشود، انشاء الله مبحث لطیفی است اگر این رویش کارهای کلی بشود یک چند جلد کتاب هم می شود.

فضای اول که ما در اصول می توانیم انجام بدهیم، نه اینکه می خواهیم بگویم دائماً هم انجام شده، شاید بعضی از آنها، ما بیایم اصولاً وقتی می خواهیم مسئله فقه را مطرح بکنیم قانون را مطرح بکنیم، از راه تبدیل یا تفسیر اراده تشریعی به اراده تکوینی، معیار را این قرار بدهیم. اصلاً نکته در اصول حقیقتش این است. آن اراده تشریعی تفسیر بشود به اراده تکوینی. حالا آن بحث که اراده تشریعی و تکوینی، حالا به همان بحث اجمالی که اراده تکوینی مرید و مراد دارد، اراده تشریعی مرید و مراد منته دارد، حالا بقیه حرفهایش باشد وارد آن بحث نشویم، چون عرض کردم من فقط می خواهم محورها را بگویم فضا را تصویر بکنم. توضیحاتش باید جای دیگر گفته بشود.

خب مثلاً اینکه من باب مثال مثلاً صیغه افعال دلالت بر وجوب می کند یا نه؟ این را تفسیر بکنیم به تکوین. مثلاً اگر گفت برو از اتاق بیرون، این گفت برو از اتاق بیرون، مثل اینکه دست و پایش را بسته دارد می برد بیرون، می تواند کار دیگر بکند؟ مثلاً خودش را از دست این دریاورد برود مشغول نوشتن بشود، خب نمی گذارد دستش را گرفته، بگوییم این وجوب یعنی این. اصلاً تفسیر آن اراده تشریعی برو بیرون یعنی این، تفسیرش بکنیم به اراده تکوینی، من حالا من باب مثال می گویم چون بعد بهتر توضیح می دهم.

همین ما نحن فیه الان مثال ما نحن فیه بزنم، می گوید از اتاق برو بیرون، یا همین مثالی که الان اول بحث زدم، به شاهد می گویند برو شهادت بده، برو شهادت بده، این می گوید من به آن مشهود له می گوید پول می گیرم، من پول می گیرم بروم شهادت بدهم، این اگر بخواهیم تفسیر بکنیم اراده تشریعی را به تکوینی، این مثل این است که کأنما شارع آمده دست و پای این آقا را گرفته، دستش را گرفته به زور دارد می برد دادگاه که شهادت بده، این در راه بگوید آقا پول بده، پول بده و الا من نمی روم، اصلاً می تواند بگوید یا نه؟ دقت می کنید؟ همین اراده تشریعی را تفسیر بکنیم به اراده، پس ما در حقیقت در مباحث اصول دنبال این قسمت هستیم. فضای اصولی ما این بشود. یک نوع تفسیر یا تبدیل اراده تشریعی به اراده تکوینی.

ما در اراده تکوینی چه کار می کنیم؟ ما وقتی می خواهیم اصول بگوییم وقتی می خواهیم این حکم را اصولی بیان بکنیم این برنامه ای که پیش می آید این است. حالا من بعد مثال هایی می زنم که فرق بین اینها روشن بشود.

فضای دوم که ایشان هم اشاره فرمودند به ذهن مبارکشان رسید، یک فضای عرف عام است. یک فضای عرفی عام. ما این مطلب را مثلاً این که مرحوم آقای سید مرتضی می فرمایند صیغه افعال دلالت بر وجوب نمی کند در عرف عام، راست است، دلالت بر وجوب نمی کند. چون وجوب یک عرف خاص است، یک عرف قانونی است. حدود قانونی دارد دیگر. ایشان می گوید دلالت نمی کند اما خب دلالت بر الزام که می کند. الزام عرف عام است. در این بحث در اینجا می آید وقتی می خواهد تفسیر اصولی بکند، وقتی می خواهد مباحث اصولی را

مطرح بکند، چون باید فضای اصولی را ایجاد بکند برای تفسیر فقه. این می آید روی همان عرف عام می فهمد. لذا می گوید روی عرف عام وقتی می گوید برو بیرون روی عرف عام در نمی آید که حتماً وجوب باشد، استحباب هم ممکن است باشد، استحباب راجح هم باشد، استحباب موکد هم باشد، دقت می کنید؟ این نمی آید روی این تفسیر آن معانی اصطلاحی و معانی که لازم می آید به لحاظ قانونی بررسی بکند. آن یک عرف عام را یعنی تقریباً می توانیم بگوییم ادبیات قانونی را که در مقام اعتبار قانون است مثل ادبیات اخباری می بیند، هیچ فرقی نمی کند. وقتی گفت اکرم العالم مثل اینکه زارنی العالم، حالا چطور می گویند اکرم العالم مفهوم دارد یا نه، خب آن زارنی العالم مفهوم دارد یا ندارد، یکی است کلام یکی است، حالا من بخواهم تشبیهش بکنم روشن بشود. اگر گفت دیشب یک عالمی بود خانه من آمد، این مفهوم دارد، یعنی غیر عالم نبود، اکرم العالم هم مثل همان است. دقت کردید؟

وقتی می گوییم عرف، یعنی عرف بین انشاء و بین اخبار فرق نمی گذارد. اگر شما در اخبار مفهوم فهمیدید، اگر گفت پنج تا عالم دیشب آمدند، یعنی چهار تا نبودند، شش تا هم نبودند، در اخبار از شما می فهمند، اگر گفت پنج تا عالم را اکرام بکن، همان را می فهمد، یعنی چهار تا نه، شش تا هم نه، روشن شد؟

اگر ما در اخبار از عدد مفهوم فهمیدیم، یعنی سلب و ایجاب دارد، در انشاء هم مفهوم می فهمیم. اگر در وصف مفهوم نفهمیدیم از اخبار، در انشاء هم نمی فهمیم. انشاء نکته خاصی را ایجاد نمی کند. عرف یکی است. طبق این تصور خوب دقت بکنید، ما تصورات عرفی ما هیچ فرقی بین جمله خبریه و این یکی از آثار عرف است. شما در عرف چه کار می کنید؟ همین عرف، عرف عام، این فضای دومی است که شما می توانید در اصول با آن مراعات بکنید.

س: استاد ببخشید، فضای اولی که فرمودید، تبدیل اراده تشریع به تکوینی، کار سخت نمی شود؟ بعد خیلی هم،

ج: خب حالا دیگر اجازه بفرمایید من حرف هایم را، می گوید قبول نداریم خیلی خب،

من می خواهم فضا را بگویم که چون بعد اثر می کند.

بخش سوم: ما بیایم اصول را تفسیر بکنیم بر اساس همان که در جامعه زمان رسول الله (ص) متعارف بود، آن جامعه، جامعه عبد و

مولا بود. آن رابطه عبد و مولا.

در رابطه عبد و مولا نمی خواهم حالا وارد تفصیلش بشوم، آن نکته اساسی در اعتبار، ملک بودن ذات عبد است. این ملک بودن تأثیرگذار

است، چون ذات عبد ملک است. لذا خواهی نخواهی تصرفات او محدود می شود، خواهی نخواهی محدود می شود. یعنی درست مثل

همان قاعده اصالة الحظر که قدما می گفتند، این عبد نمی تواند کار، چون ذاتش ملک است، نمی تواند دستش باز باشد، مثلاً اصالة الاباحه را نمی تواند انجام بدهد. بروم فلان کار را بکنم یا نکنم، بگویم اصل اباحه است. نه اصل حظر است، چرا؟ چون ذاتش ملک مولاست. بروم بیرون خانه مثلاً برای خودم فوتبال بازی بکنم، بگویم اصالة الاباحه جاری کنم، تصور می کنید؟

س: در تکوینیات استاد هست، در تشریعیات هم می شود این حرف را زد؟

ج: نه من عبد و مولا را دارم می گویم.

س: همان در مقام عبد و مولا

ج: خب همین، اگر شما آمدید اصول را تفسیر کردید به عبد و مولا باید همان جور بیاورید اصالة الحظر. لذا هم عده ای از اصولیین از راه ملک، گفتند ما ملک خدا هستیم، نمی شود در ملک خدا تصرف کنید الا به اجازه او.

س: آن وقت در تکوینیات تعدی می کنند، در تشریعیات هم همین حرف را می زنند؟

ج: می زند، آن که گفته دیگر، گفتند دیگر حالا نمی خواهم بگویم قبول داریم یا نداریم. ببینید من نکته فنی را دقت بکنید، بحث اینکه می گویند یا نمی گویند نه. آن نکته فنی را خوب دقت بکنید، شما نگوید فقط عبد و مولا، بگویید نکته رابطه عبد و مولا چیست. خوب دقت بکنید. این نکته خواهی نخواهی اگر ما آمدیم روی قانون آوردیم تأثیرگذار می شود.

مثلاً عبد چرا؟ چون عبد ذاتش ملک مولاست. آن روایت هم آن روز خواندیم که گفت که مردم می گویند ما عبد شما هستیم به حضرت رضا(ع)، حضرت رضا(ع) فرمود نه کجا عبد ما هستید. این یک تصویری است که به حساب مکلف عبد است. قانون همان قانون عبد است. یک: این مسئله چون دیگر من امروز نمی رسم وجوه دیگر را بگویم این را کمی توضیح بدهم. این در حقیقت یک نکته اساسی دارد، ذات عبد ملک مولاست. خواهی نخواهی افعال شکل دیگری پیدا می کنند، وقتی ذات عبد ملک باشد. پس این که مرحوم آقای نائینی از قول آشیخ جعفر کبیر نقل می کند که عمل ملک مولا می شود بعد از امر در وجوب، این با این تصور عبد و مولا خوب می سازد دیگر، چرا؟ چون وقتی ذات عبد ملک مولاست، تمام سلول های بدنش ملک مولاست. خواهی نخواهی حتی اگر امر هم نبود، تمام این افعال ملک مولاست، تا گفت می شود ملک مولا. لذا مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی اضافه کردند اگر مولا امر نگفت مباح است، ملک خودش است. چطور می شود ملک، این اشکالی که، در حقیقت این اشکال نباید این، این تصور اشکال این است.

عبد ذاتش ملک مولاست، خواهی نخواهی اعمالش هم ملک مولاست. این خواهی نخواهی است دیگر.

س: چه امر باشد چه نباشد ملک مولاست.

ج: احسنت ملک مولاست.

این تصور رادقت بکنید. بعد هم نکته دیگر این بوده که اینها این تصور را می کردند، حالا درست یا نادرست یا فرهنگی بوده که برای تثبیت بعضی از قضایا بوده، مثلاً عبد شأنی از شؤون مولاست، اساساً مولاست، همین که در کفایه آمده است دیگر. فان مثلاً معصیه جر علی المولی، ظلم علی المولی، حالا این ظلم بر مولاست. این تصور خودش یک تصور، یک زیربنای قانونی است اصلاً. یک فضای اصولی است، یک فضای قانونی است. آن فضای قانونی این که عبد به قول آقایان حیثیتش حرفی است، مثل وجود رابطه، خودش چیزی ندارد، حیثیتش مولاست، فانی یا منک در مولاست. لذا این اگر بخواهد کاری بکند تمام نظرش باید روی مولا باشد.

آن وقت این تصور با وجود مثل آیه مبارکه عبداً مملوکان لا یقدر علی شیء، این هم تقویت شد دیگر، عبداً مملوکان لا یقدر علی شیء، و عرض کردم کراراً این نکته را هم من چون چند بار عرض کردم نکته لطیفی است. تا آنجایی که من خبر دارم، حالا بعد آقایان نگاه بکنند، در روایات ما در دو مورد فقط به این آیه در فقه تمسک شده است. یکی همین مسئله طلاق که چند روز پیش خواندیم، یکی هم یک مورد دیگر. آن طلاق هم معارض دارد، آن مورد دیگرش معارض ندارد، طلاق هم معارض ندارد که نه، در اختیار مولا نیست، در اختیار عبد است. اما در طلاق هم تطبیق شده اُ فشی الطلاق، یک مورد دیگر هم داریم.

اما در کتب فقه ما و سنی ها این نسبتاً زیاد است، در مسائل عتق و رتق و اینها این نسبتاً زیاد است. این آمده زیربنای قانون قرار گرفته، این خیلی مهم است، زیربنای اصول فضای اصولی یعنی زیربنای قانون قرار گرفته است. خب این را ما باید تشریح بکنیم، رابطه عبد و مولا را تشریح بکنیم، با اضافه عبداً مملوکان لا یقدر علی شیء، آن وقت ما باید یک دوره اصول را روی این بنا بریزیم. دقت می کنید؟

و من توضیحاً عرض کردم آن که آیه مبارکه است (ضرب الله مثلاً)، مثل در اصطلاح یک تعبیر ادبی است نه یک ادبیات قانونی. با قطع نظر از تعبد به روایات، اگر ما بودیم و این آیه مبارکه، به آن در فقه نمی شود تمسک کرد. اینجا یک خلطی پیش آمده، عرض کردم در روایات در یک مورد به آن تمسک شده که معارض ندارد. اما در کتب فقه بیش از یک مورد تمسک شده است. چون مثل اصطلاحاً یک نوع تعبیر ادبی است. خوب دقت بکنید، مثلاً می گویم زید مثل شیر است، این یک تعبیر ادبی است. ممکن است الان شما بروید شیر بدبخت هم در آن قفش گیر کرده مفلوک منتظر کمک شماست، این دیگر آن هیئت سابق شیر را ندارد الان. تعبیر ادبی خصلتش چیست؟ خصلت تعبیر ادبی

برای تأثیر بر احساسات و رفتار ما است. جنبه قانونی ندارد، روح قانون ندارد. این ضرب الله مثلاً و لذا در باب تعبیرات ادبی حتی ممکن است آن مطلب باطل هم باشد. نه اینکه درست باشد. لکن یک باطلی است که در میان مردم رواج دارد. فرض کنید مثلاً رستم، رستم در ایرانی ها رواج دارد، حالا ممکن است اصلاً اسطوره هم باشد، واقعیت نداشته باشد، دروغ باشد. این یک تعبیر ادبی است برای انسان‌هایی که زبان فارسی آشنا هستند، نام بردن رستم، عظمتی، فلان کاری، این بله، اما فرض کنید برویم حجاز، یا برویم آفریقا، یا برویم عراق، یا برویم هند، دیگر رستم تأثیری ندارد، کاری نمی‌تواند بکند، عنوانی ندارد آنجا. تعبیر ادبی طبیعتش این است، چون تأثیر بر رفتار و احساسات دارد، جنبه قانونی ندارد.

اگر ما بودیم و طبق قاعده، البته الان در فقه زیاد هستند ماشاء الله علمای، در این فقه ما و غیر فقه ما، عبدا مملوکا لا یقدر علی شی، این در حقیقت آن تصور رابطه عبد و مولا را به ضمیمه آیه زیربنای اصول قرار دادند. این می‌شود فضای اصولی. این زیربنا تا اینجا هست که حتی در مقام ادبیات قانونی هم بردند. در معالِم دارد که مثلاً صیغه افعَل دلالت بر وجوب دارد، اگر مولا گفت اسقنی ماءً، تخلف کرد، یذمه العقلاء، عقلاء یعنی مذمتش می‌کنند، دقت می‌کنید؟ یا همین که آقای خویی فرمودند یا همین که مرحوم نائینی یا مرحوم سید مرتضی، دقت می‌کنید؟ این نکته اش این است، آن مطلب بود عبدا مملوکا لا یقدر علی شی هم به آن اضافه شده، لکن عبدا مملوکا لا یقدر علی شی واقعیت قانونی نیست، یک مثال ادبی است. خودش دارد آیه مبارکه (ضرب الله مثلاً). مثال ادبی مال جامعه است، جامعه از یک جامعه به جامعه دیگر عوض می‌شود، از زمانش به زمان دیگر عوض می‌شود. مثلاً فرض کنید الان شما در جامعه عربی دیگر عبد ندارید، این ضرب الله مثلاً عبد مملوکا نمی‌فهمند از آن چیزی، تاریخی معنایش می‌کنند. می‌گویند در تاریخ این جور بود. به قول عرب‌ها الان می‌گویند خبر کان، صار فی خبر کان، جزو خبر کان شده، این الان در عرف تأثیرگذار نیست.

اگر به شما بخواهید به یک انسان عربی مثل عبد است، چطور با عبد رفتار می‌کنید؟ من عبد ندارم که، با عبد چطور رفتار می‌کنند؟ طبیعت اگر ما باشیم عرض کردیم یک روایت داریم، روایت واحده، این را دقت بکنید، ممکن است شما بگویید این چون تعبیر ادبی است، قبولش نمی‌کنیم در قانون نمی‌آوریمش، حالا یک روایت واحده آمد، روایت واحده نمی‌تواند معنای آیه را عوض بکند. آن مورد واحد را ملتزم می‌شویم. مورد واحد را ملتزم می‌شویم. اما این که ما بیاییم دهها مورد در بحث رق تمسک بکنیم به اطلاق عبدا مملوکا لا یقدر علی شی، خیلی فرق می‌کند. چون جامعه یک جامعه، فضا فضای این فضای عبد و مولا خیلی تأثیرگذار است. انصافاً در کلیه اصول در طول تاریخ تا الی یومنا هذا تأثیرگذار است. سه فضای دیگر هم بعد عرض می‌کنم. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين